



دکتر طیبہ ضرغامی، از دانشجویان «لانه» بود که امروز متخصص رادیولوژی، سونوگرافی و سی تی اسکن است. او خواهر عزت‌الله ضرغامی است که در دوران حضور در سفارت، آموزش نظامی دید و پاس هم می‌داد و هر کسی که از محوطه سفارت عبور می‌کرد، از او اسم شب را می‌پرسید.

طیبہ ضرغامی:

در فاصله پاس دادن عقد کردم

■ چه شد که دانشجویان تصمیم گرفتند لانه جاسوسی را تسخیر کنند؟

یک روز قبل از ۱۳ آبان ۵۸ از ما به عنوان انجمن‌های اسلامی دانشکده‌های مختلف دانشگاه تهران که از مجاهدین خلق جدا شده و طرفدار امام بودیم، از طرف آقای حبیب بی‌طرف که بعداً نماینده دانشگاه تهران در شورای مرکزی سفارت شد، دعوت کردند که در جلسه‌ای شرکت کنیم. در شمال غربی میدان انقلاب یک ساختمان اداری پنج شش طبقه هست که نمای آلومینیومی دارد و آن موقع به گمانم دست جهاد سازندگی بود، جلسه‌ای تشکیل شد. ما مرکزیت دانشکده‌های مختلف دانشگاه تهران بودیم و دور میز بزرگی نشستیم و آقای بی‌طرف برای ما صحبت کردند و گفتند بعد از پیامی که امام دادند، ما با بچه‌هایی از دانشکده‌های دیگر، از جمله دانشگاه شریف، پلی‌تکنیک و دانشگاه ملی که هنوز اسمش شهید بهشتی نشده بود، به توافق رسیده بودیم که حرکتی را در راستای پیام امام انجام بدهیم. امام دوسه روز پیش پیام داده بودند و این فکر در ذهن ما شکل گرفته بود که امام در واقع به ما ایده داده بودند که بر دانشجویان است حرکتی را انجام بدهند و به امریکا فشار بیاورند. ایده‌ای که در جلسه مطرح شد و همه ما پذیرفتیم و ایشان را هم به‌عنوان نماینده دانشگاه تهران در مجمعی که داشتند برای روز بعد یعنی ۱۳ آبان را انتخاب کردیم، این بود که حرکتی را انجام بدهیم. الان بعد از سی و چند سال، آنچه که از عمق این حرکت در ذهنم هست این است که باید اعتراض و حرکت الهی بکنیم. هر روز در سراسر کشور و در تهران و جلوی سفارت تظاهرات می‌شد، ولی ما فکر کردیم باید حرکت مهم‌تری انجام بدهیم و مثلاً به داخل لانه جاسوسی برویم و تحصن کنیم یا در داخل لانه جاسوسی اعتراض کنیم، شاید صدایمان به عنوان دانشجو به گوش دنیا برسد. چون ما افراد ناشناخته‌ای نبودیم و همه در دانشکده پزشکی می‌دانستند که ما بچه‌های مسلمان و درس خوانی هستیم و اهل شرارت نیستیم. چنین جمعی که ترکیبی از دویست سیصد نفر دانشجویان شناخته شده دانشگاه تهران و سایر دانشگاه‌ها بود، می‌توانستند جمع بشوند و صدای این اعتراض را به دنیا برسانند. بنابراین اصلاً بحث گروگانگیری نبود. من روی این نکته تأکید می‌کنم که ما به آنجا نرفتیم که گروگانگیری کنیم، بلکه می‌خواستیم براساس ایده امام حرکتی را انجام بدهیم. این حرکت باید شتاب، برد و هدف بالاتری را نسبت به چیزهایی که داشت در روزهای گذشته در کشور اتفاق می‌افتاد تعقیب می‌کرد. بالاخره به این نتیجه رسیدیم که برای روز ۱۳ آبان قرار بگذاریم. مردم روز ۱۳ آبان که سالگرد گشتار دانش آموزان بود به طرف دانشگاه تهران می‌رفتند. ما می‌توانستیم از این فرصت استفاده کنیم که مردم کم‌کم با ما قاطی بشوند و قضیه از دست ما در نرود، چون اگر عده دیگری می‌آمدند، مسأله کلا لوث می‌شد.

من دانشجوی سال دوم پزشکی بودم. این توافق را کردیم و برای فردا صبح قرار گذاشتیم که ساعت ۱۰ صبح جلوی لانه جاسوسی یکدیگر را ببینیم. بچه‌هایی که از قبل کار کرده بودند، زحمت بیشتری کشیده و از ساختمان‌های مجاور آنجا عکس گرفته و ساختمان‌ها را شناسایی کرده بودند که کدام یکی ساختمان اسناد است، کدام مقر اقامتشان و کدام ساختمان مربوط به صدور ویزاست و به بهانه‌های مختلف وارد سفارت شده و یک نقشه کلی از سفارت تهیه کرده بودند. من در دانشگاه تهران بودم و



وارد سفارت شدیم و اولین چیزی که یادم است نشانه‌گیری کماندوها پشت پنجره‌ها بود. ما هم از اینکه فضای جدیدی را تجربه می‌کردیم بهت‌زده بودیم. آنها به طرف ما شلیک نکردند. می‌کردیم بهت‌زده بودیم. آنها به طرف ما شلیک نکردند، چون تصور می‌کنم که آنها هم به این نتیجه رسیده بودند که ما آدم‌های موجه و تأییدشده‌ای هستیم و کار ما هم خطا نیست و آنها هم دیگر پایگاهی ندارند و در یک معادله به این نتیجه رسیده بودند که به طرف ما شلیک نکنند. مانده بود که ما به قسمت اسناد و ساختمان اصلی مرکزی وارد بشویم. تمام پنجره‌های این ساختمان با میله‌های آهنی پوشیده بودند. دقیقاً یادم است که ساعت یک و نیم، دوبعدازظهر دیگر خسته شده و هیچ چیزی هم نخورده بودیم. به قسمت‌های پشتی ساختمان رفتیم و یکی از بچه‌ها کشف کرد که یکی از میله‌ها زیر زمین را که به ساختمان اصلی منتهی می‌شود، با زور می‌شود از جا کند. بچه‌ها آن را به زور کشیدند و بالاخره به اندازه عبور یک نفر راه باز شد که رفت و در را باز کرد و ما وارد ساختمان اصلی شدیم و آنها شروع کردند به مقابله کردن. گاز اشک‌آور انداختند و قدم به قدم حرکت‌هایی را انجام دادند و ما هم گام به گام پیش رفتیم، چون این حرکت نه برای آنها قابل پیش‌بینی بود، نه برای ما. گاز اشک‌آور انداختند و به این شکل مقابله کردند، ولی هجوم بچه‌ها و قاطعیتی که نسبت به این حرکت داشتند، موجب شد به این نتیجه برسیم که می‌توانیم از وجود اینها برای رساندن پیاممان به دنیا استفاده کنیم. در طول مدت ۴۴۴ روزی که اینها در سفارت بودند، به شهادت تاریخ و به شهادت همه کسانی که خاطراتی را از آن روزها ثبت کرده‌اند و به شهادت خاطراتی که خود گروگان‌ها نوشته‌اند، کوچک‌ترین آسیبی به هیچ‌یک از آنها نرسید. ممکن بود خود ما نان و پنیر مانده بخوریم، ولی بچه‌ها قطعاً برای همه آنها صبحانه تازه تهیه می‌کردند.

به امریکا بغضی داشتیم که اجازه نمی‌داد به اهدافی برسیم که برایش مثلاً در ۱۷ شهریور آن همه شهید داده و سال‌ها تلاش کرده بودیم. ما با این ایده وارد سفارت شدیم که می‌خواهیم صدایمان را به دنیا برسانیم و نهایتاً فکر می‌کردیم چند ساعت یا حداکثر دوسه روز این حرکت را ادامه بدهیم و اصلاً تصورش را هم نمی‌کردیم که آنقدر طول بکشد. خود من در شش ماه اول تا عید آن سال، فقط به اندازه چند ساعت پاس گرفتن از سفارت بالا آمدم. در شمالی سفارت یک دفتر ورود و خروج داشت و ما پاس می‌نوشتیم که مثلاً طیبہ ضرغامی یک‌ساعت و ساعت چهار برگشت. به منزل می‌رفتیم و لباسمان را برمی‌داشتیم و برمی‌گشتیم. در یکی از این پاس‌ها من رفتم، عقد کردم و برگشتم. یا مثلاً می‌رفتیم نماز جمعه و برمی‌گشتیم. ما نمی‌دانستیم وارد فرایندی می‌شویم که ۴۴۴ روز طول می‌کشد.

البته دوسه ماه قبل از ما هم حرکت مشابهی صورت گرفته بود که نافرجام مانده بود، چون برنامه‌ریزی ما را نداشتند. برنامه‌ریزی ما براساس راهنمایی امام صورت گرفته بود و یک سری افراد شناخته شده از تمام دانشکده‌های دانشگاه تهران و شریف و پلی‌تکنیک و... بودیم. ما آدم‌هایی نبودیم که سر خود کاری انجام بدهیم، بلکه با برنامه‌ریزی آمده بودیم تا در مسیر فرمان امام حرکت اعتراض‌آمیزی را انجام بدهیم. از قبل هم تجربه‌ای نداشتیم که باید چه کار کنیم. وارد سفارت شدیم و اولین چیزی که یادم است نشانه‌گیری کماندوها پشت پنجره‌ها بود. ما هم از اینکه فضای جدیدی را تجربه می‌کردیم بهت‌زده بودیم. آنها به طرف ما شلیک نکردند، چون تصور می‌کنم که آنها هم به این نتیجه رسیده بودند که ما آدم‌های موجه و تأییدشده‌ای هستیم و کار ما هم خطا نیست و آنها هم دیگر پایگاهی ندارند و در یک معادله به این نتیجه رسیده بودند که به طرف ما شلیک نکنند. مانده بود که ما به قسمت اسناد و ساختمان اصلی مرکزی وارد بشویم. تمام پنجره‌های این ساختمان با میله‌های آهنی پوشیده بودند. دقیقاً یادم است که ساعت یک و نیم، دوبعدازظهر دیگر خسته شده و هیچ چیزی هم نخورده بودیم. به قسمت‌های پشتی ساختمان رفتیم و یکی از بچه‌ها کشف کرد که یکی از میله‌ها زیر زمین را که به ساختمان اصلی منتهی می‌شود، با زور می‌شود از جا کند. بچه‌ها آن را به زور کشیدند و بالاخره به اندازه عبور یک نفر راه باز شد که رفت و در را باز کرد و ما وارد ساختمان اصلی شدیم و آنها شروع کردند به مقابله کردن. گاز اشک‌آور انداختند و قدم به قدم حرکت‌هایی را انجام دادند و ما هم گام به گام پیش رفتیم، چون این حرکت نه برای آنها قابل پیش‌بینی بود، نه برای ما. گاز اشک‌آور انداختند و به این شکل مقابله کردند، ولی هجوم بچه‌ها و قاطعیتی که نسبت به این حرکت داشتند، موجب شد به این نتیجه برسیم که می‌توانیم از وجود اینها برای رساندن پیاممان به دنیا استفاده کنیم. در طول مدت ۴۴۴ روزی که اینها در سفارت بودند، به شهادت تاریخ و به شهادت همه کسانی که خاطراتی را از آن روزها ثبت کرده‌اند و به شهادت خاطراتی که خود گروگان‌ها نوشته‌اند، کوچک‌ترین آسیبی به هیچ‌یک از آنها نرسید. ممکن بود خود ما نان و پنیر مانده بخوریم، ولی بچه‌ها قطعاً برای همه آنها صبحانه تازه تهیه می‌کردند.

حدود سه ساعت طول کشید تا بچه‌ها وارد ساختمان مرکزی شدند و آنجا را تسخیر کردند. تعدادمان زیاد بود و با الله اکبر و قاطعیت وارد شدیم. افراد مستقر در آن ساختمان که بعداً گروگان گرفته شدند، راهی غیر از این نداشتند که تسلیم بشوند و برای مقابله به مثل باید همه راه‌های دیگر را رفته و حتی از گاز اشک‌آور هم استفاده کرده بودند، ولی همه ما آمادگی این را داشتیم که ما را به رگبار ببندند. وقتی شما با جمعیتی مواجه می‌شوید که چنین تفکری دارد، مقاومت از شما سلب می‌شود. ما مجبور بودیم از این افراد برای رساندن پیام خود به دنیا که با همین هدف وارد سفارت شده بودیم، استفاده و آنها را در جایی مستقر کنیم. مثلاً خود ما دست و چشم خانم‌ها را بستیم و آنها را پایین آوردیم، چون باید اینها را اسکان می‌دادیم که بعداً درباره‌شان تصمیم‌گیری کنیم. آنها هم در مقابل ما مقاومت نمی‌کردند. به‌رغم احساس ضدامریکایی‌ای که همه ما داشتیم، بانهایت ملایمت و مدارا رفتار کردیم. من که یادم نمی‌آید از کسی رفتاری بدبانه یا خارج از قاعده‌ای دیده باشم. استفاده از سلاح و توسل به رفتار خشونت‌آمیز کاملاً ممنوع اعلام شده بود. ما فقط می‌خواستیم ثابت کنیم که اینجا صرفاً یک سفارت نیست